



11 می 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

## شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال 1357ش (از 24 تا 28 اپریل 1978م)

### بخش پنجم

#### چگونه محمد داؤد و خانواده اش به شهادت رسیدند؟

جگنورن فضل الرحمن تاجیار آمر اوپراسیون گارد جمهوری به این رویداد که بدون شک یکی از فجیع ترین حوادث تاریخ معاصر کشور است، اشاره ای مختصر دارد و می نویسد: «من شهید سردار محمد داؤد خان را بار آخر ساعات 3:30 صبح روز 8 ثور 1357 در قصر گلخانه در حال قدم زدن دیدم که برایم امر توقف مقاومت را دادند و امر شان دوبار توسط قوماندان گارد تکرار و تأیید گردید که باید عملی شود. من امر فوق را ساعت 6 بجه صبح یعنی بعد از دو نیم ساعت تعمیل نمودم. چنین تصور میشود که بعد از ختم مقاومت و خارج شدن ما از ساحه گارد بعد از ساعت 6 صبح، امام الدین نام بریدمن از قطعه کوماندو نمبر 444 مقیم بالاحصار به ارگ مؤظف شده، بایک عده افراد مسلح با تفنگ های کلاشنکوف داخل قصر گردیده، گستاخانه سردار محمد داؤد خان و دیگر مقامات بلند رتبه رژیم جمهوری را مخاطب قرار داده می گوید: "به فرمان کمیته مرکزی شما محکوم هستی و خود را تسلیم کنید!" چون سردار از امر امام الدین و فرمان به اصطلاح کمیته مرکزی اطاعت نمود و توسط تفنگچه دستی خود بالای امام الدین فیر میکند، امام الدین و افراد معیتی اش یکجا بالای خانواده سردار محمد داؤد خان و اعضای کابینه او فیر میکنند و این یزید منشان خلق و پرچم 29 [21] نفر را که مشتمل بود به سردار محمد داؤد خان، برادرش محمد نعیم خان، اعضای فامیل شان و [برخی] از اعضای کابینه وحشیانه به شهادت می رسانند.»

از وراى متن مختصر فوق سؤالهای زیادی مطرح میشوند که ارائه جواب به آنها شباهت به وضعی دارد که انسان در تاریکی شب در جستجوی گمشده های بیفتد که هرطرف پراکنده شده باشند. کسانیکه سالها بعد سعی کردند برای دریافت حقایق از طریق مصاحبه ها با اشخاص نیدخل و یا ذیربط و هم تعدادی شاهدان عینی به جستجو بپردازند، با تناقض گوئی هایی مواجه شدند که دستیابی به حقایق را دشوار می ساخت. بعد از سقوط ارگ بدست کودتاچیان، آنها برای چندی چنان غرق درمستی رسیدن بقدرت بودند که جز به آینده خود به هیچ چیز دیگر نمی اندیشدند و چندی بعد قدم بقدم با چنان مشکلاتی مواجه شدند که مجال و فرصت برای نظر اندازی به عقب را نیافتند. همان بود که بررسی حقایق از نظرها بدور ماند و محققان تاریخ نیز از ترس عقوبت رژیم دنبال آن نرفتند. تا آنکه سالها بعد از هر دهن سخنی متفاوت شنیده شد که با افواها و شایعات قرین بود. بعضی به مقصد بزرگمنشی و افتخار به مبالغه گوئی پرداختند و عده ای هم برای گریز از مسئولیت جریان را طوری تحریف کردند تا خود را برأت داده و بار را به گردن دیگری اندازند. طور مثال شخصی متهم به قتل

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

رئیس جمهور و خانواده اش یعنی امام الدین یکبار با افتخار گفت که «او را کشتیم» و اما بعد ها از این گفته خود انکار کرد. در عین زمان در مورد اینکه کی امر از بین بردن محمد داؤد و خانواده او را صادر کرده بود، نیز حالت ابهام وجود دارد: یکی آنرا به گردن حفیظ الله امین می اندازد و دیگری شورای نظامی و یا در مجموع به اصطلاح "شورای انقلابی" متشکل از سران حزب دموکراتیک خلق را مسئول آن می شمارد و هیچکس حاضر نشد تا رسماً مسئولیت صدور امر قتل را بعهده گیرد.

به دلیل همین ابهام و گفته های ضد و نقیض بود که یکی از محققان سرشناس افغان داکتر صبورالله سیاه سنگ دل به دریا زد و تقریباً پس از سه دهه از وقوع این حادثه کوشید تا پرده از ابهام این موضوع بردارد و از طریق مصاحبه ها و مراجعه به اشخاص و مآخذ دست داشته حقایق را روشن تا حد امکان روشن سازد. او بعد از یکی دو سال موفق شد تا نتایج مطالعات و بررسی های خود را در کتابی تحت عنوان "و آن گلوله باران بامداد بهار" در 332 صفحه به نشر بسپارد که بار اول در سال 1388 ش (2009م) در کابل به نشر رسید. با تمام تلاش و سعی که نویسنده کتاب انجام داده، باز هم جواب این معما تا هنوز واضح نشده است که کی و یا کی ها در آنروز صبح زود 8 ثور دست به این جنایت نابخشودنی زده و 19 نفر از خانواده رئیس جمهور را بطور فجیع به قتل رسانیده و چگونه این حادثه به وقوع پیوسته و کی دستور اینکار را به عامل یا عاملان قتل صادر کرده بود؟ با استفاده از این کتاب دلچسپ و پرمحتوا و نیز منابع و مآخذ دیگر میخواهم بعضی نکات مهم و در خور توجه را در ارتباط با این موضوع بطور مختصر در این بخش تقدیم دارم:

### قصر گلخانه شاهد یک فاجعه بزرگ:

در فاصله بین سه تا پنج ساعت پس از نیم شب تا دم صبح روز 8 ثور دو واقعه خونین در قصر گلخانه ارگ به وقوع پیوسته است:

یکی - بوسیله فیرهای یکه و بعد متواتر کلاشنکوف بوسیله اعضای مخفی خلق و پرچم که از جمله منسوبین گارد جمهوری بودند. این عملیات قبل از ساعت 3:30 شب اجرا شد و در اثر فیرهای شدید و متواتر برق در قصر قطع شد، تاریکی همه جا را فرا گرفت و در جریان آن تعدادی کشته و زخمی شدند.

دیگر - حمله دومی بعد از آن صورت گرفت که حوالی شش بجه صبح امر رئیس جمهور مبنی بر انصراف از مقاومت و بلند کردن بیرق سفید از طرف گارد جمهوری که به معنی تسلیمی ارگ بود، عملی شد. پس از آن تعدادی از قطعه 444 کماندو داخل ارگ شدند و لمری بریدمن امام الدین نیز در عین وقت با چند نفر دیگر وارد قصر گلخانه شدند تا از رئیس جمهور محمد داؤد بخواهد خود را تسلیم نماید. رئیس جمهور از تسلیم شدن به دشمن ابا ورزید و گفته میشود که بر امام الدین با تفنگچه دستی خود فیر کرد و او را از ناحیه شانه و بازو زخمی ساخت. اینکه امام الدین با وجود زخم و درد به فیر جناحی کلاشنکوف پرداخته و متباقی اعضای خانواده محمد داؤد را به شمول برادرش آماج گلوله قرار داده باشد، موضوعیست که هم خود امام الدین دچار بیان ضد و نقیض گردیده و هم کسانی دیگر نظریات متفاوت را در زمینه ابراز کرده اند.

بررسی هائیکه تا اکنون در این موضوع از طرف تعدادی از محققین به شمول داکتر سیاه سنگ صورت گرفته است، بیشتر بر واقعه دوم یعنی چگونگی قتل رئیس جمهور متمرکز بوده و در این ارتباط از امام الدین و نقش او در اینکار بسیار صحبت شده، در حالیکه به حمله مرموز اول که از طرف کی به منصفه اجرا گذاشته شد، کمتر توجه مبذول گردیده است. جای شک نیست که قتل رئیس جمهور از نظر سیاسی حایز اهمیت فراوان میباشد و جای دارد که بر آن موضوع بیشتر تمرکز صورت گیرد، اما از نظر بشری حادثه اول یک جنایت جنگی را معنی میدهد، زیرا در شمار کشته شدگان یک تعداد زنها و اطفال و فرزندان بیگناه رئیس جمهور شامل بودند. این رویداد اول بدون شک موجب شده تا رئیس جمهور از یکطرف تصمیم به انصراف از ادامه مقاومت بگیرد و از طرف دیگر زیر فشار همین ناراحتی که تحمل دیدن و شاهد کشته شدن عده ای از اعضای فامیل خود بوده است، به مجرد شنیدن پیام تسلیمی بگوید که: "من به هیچکس تسلیم نمی شوم، جز به خدای خود" و با همین حالت بر امام الدین - آورنده پیام فیر کند. بهر حال نظر به اهمیت این واقعه لازم است تا در اینجا نخست به بررسی حمله اول بر قصر گلخانه پرداخت و بعد حمله دوم یعنی چگونگی شهادت محمد داود خان را مطرح بحث ساخت.

## 1 - حمله اول بر قصر گلخانه:

موضوع را از مصاحبه خانم زهره نعیم - همسر سردار محمد نعیم خان و خواهر شاه سابق آغاز میکنم که با داود جنبش گزار شگر بی بی سی بتاريخ 4 اپریل 2008 انجام داده بود و خاطره تلخ خود را از آن روز و ساعات مصیبت بار چنین بیان کرد: «در آن روز نعیم خان نبود. دخترانم در خانه بودند و نواسه ها به مکتب رفته بودند. خودم برای آراستن موهایم بیرون رفته بودم. یک افسر آمد و با عجله از من خواست به ارگ بروم. با فرزندان داودخان یکجا به قصر گلخانه رفتیم. داود خان در دفترش با کسی تلفونی گپ میزد. همانجا نشستیم. طیاره ها به بمباران شروع کردند. این حالت تا شام جریان داشت. وقتی بمباران شدت گرفت، داود خان گفت: "به منزل پائین بروید!" در وقت برآمدن، از سمت دروازه گلخانه آتشیاری شروع شد. فکر میکنم فیرها از سوی خلقیها و پرچمیهای دورن ارگ بود.»

خانم زهره نعیم می افزاید: «در دهلیز زرشت دختر داود خان و غزال نواسه هشت ساله اش(دختر عمر) زخمی شده بودند. آنها را به اتاق دیگر آوردند. گلوله تخت سینه صفورا نواسه سیزده ساله ام را سوراخ کرده بود. نظام [داماد محمد داود] گفت صفورا بیهوش شده اما وضعش خوب است. مگر وقتی از نزدیک دید، او مرده بود. صفورا در پیش چشمان خودم جان داد. کودکان در آغوش مادر هم مصئون نبودند. شیما عروس سردار صاحب داود خان - همسر میرویس دو کودکش را در آغوش داشت و به دیوار تکیه کرده بود. وقتی خارج میشدیم، دیدم هر سه شهید شده بودند. زرمینه (دختر من و نعیم خان)، عایشه (خواهر معیوب داود خان) که با گادی [چوکی برای معیوبین] حرکت میکرد، زینب(خواهر من و همسر داود خان) و شینکی و زرشت (دختران سردار داود خان) همه نزد داود خان رفتند و در پهلوش ایستادند.»

او میگوید: «اگرچه خودم این صحنه را ندیدم، مگر برایم گفتند که کسی از دور به داود خان میگفت: تسلیم! و او جواب داده بود: غیر از خدایم به کسی تسلیم نمیشوم. در همین وقت آواز فیرها بلند شد. داودخان، نعیم خان، زینب، شینکی، خالد، ویس و عمر (فرزندان داود خان)، نظام (پسر شاه محمود خان) همه در همانجا کشته شدند.» بعد از آن «کودتاچیان به دنبال ما آمدند و گفتند از خانه بیرون شوید و اگر بیرون نروید، سقف این خانه بر سر همه تا پائین خواهد افتاد. در وقت برآمدن دیدم که جسد های

داؤد خان و دیگران روی زمین افتاده بودند. پای خودم هم زخمی شده بود. ما را به شفاخانه رساندند. ده روز در آنجا نگهداشتند و بعد بردند به زندان. خورشید و توران (فرزندان سردار تیمورشاه) در شفاخانه ماندند. گلالی (همسر عمر - عروس داؤد خان) با آنکه هفت گلوله پایش را داغدار کرده بودند، زنده ماند.» (سیاه سنگ: ... صفحه 14 و 15)

هما داؤد - همسر خالد داؤد ضمن مصاحبه با داکتر عاصم اکرم نویسنده کتاب "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داؤد" پس از شرحی از چشم دید خود در آن روز و شب پرمصیبت در یک قسمت چنین میگوید: «سایر اعضای خانواده که از هر طرف آهسته آهسته رسیده بودند و از آنچه میگذشت متحیر بودند، در دفتر کار رئیس جمهور در منزل دوم عمارت گلخانه ارگ جمع شده بودند. درحالیکه اوضاع بسیار خراب نشده بود، ساعت‌های بعد از ظهر (7 ثور) پیشنهاد گردید که خانها و اطفال توسط وسایل نقلیه کشیده شوند. میرمن زینب زوجه ردیس جمهور و خواهر پادشاه سابق این پیشنهاد را رد کرد. به پیروی از تصمیم او همه خانهای حاضر اراده خود را روشن ساختند که ایشان نیز میخواهند با شوهرهایشان در همین جا باشند، به خصوص پسران سردار داؤد خان به هیچ صورت حاضر نبودند پدرشان را تنها بگذارند.» او علاوه کرد که: «اگرچه خبرهای دقیق و درست به اعضای خانواده نمیرسید، موضوع روشن و آشکار شده رفت که دشمن در حالت پیشرفت است و قصر ریاست جمهوری را به حیث مرکز قدرت هدف خود قرار داده است.» هما داؤد می گوید: «تا زمانی که در منزل بالا در دفتر داؤد خان بودند، کسی زخمی نشده بود. اما وقتی که در پائین جا به جا شدند، حمله کودتاچیان شدیدتر گردید. درحالیکه مقاومت غیرتمندانه قطعه گارد جمهوری در مقابل وسایل تسلیحاتی دشمن رو به نابودی بود، مرمی‌ها و چره‌های خمپاره‌های دشمن در داخل ساختمان بدون تشخیص زخم و تلفات ایجاد میکرد.» (سیاه سنگ... صفحه 18 و 19)

جگتورن تاجیار در زمینه شرحی دارد که قبلاً ذکر شد، از اینقرار: «بعد از تخلیه حرم سرای الی نصف شب قوماندان گارد را ندیدم که در کجا بود. حوالی نصف شب که من به دروازه شرقی ارگ بودم، برایم تلفون کرد که یک عراده موتر لاری به قصر گلخانه بفرستم، زیرا قرار بود رئیس صاحب جمهور از گلخانه خارج شود. در این وقت یکی از پسران آن میخواست که از دروازه قصر خارج شود، ولی توسط کمونیست‌ها مورد اصابت گلوله قرار داده شد و در عین زمان دو نفر محافظین دروازه قصر نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. قراریکه درین اواخر همراه عزیز حساس که بعداً به حیث قوماندان گارد ببرک کارمل انجام وظیفه میکرد و به رتبه دگرجنرالی ارتقا یافته بود، صحبت نمودم، نامبرده چنین قصه کرد: "در اثنائیکه عمرجان پسر داؤد خان میخواست از قصر گلخانه خارج شود، از طرف بریدمن ببرک ضابط بلوک اطفائیه به قتل رسانیده شد و نیز دو نفر پهره داران دروازه قصر گلخانه که مربوط تولی عزیز حساس بودند، زخمی شدند." بریدمن ببرک بعد از سقوط جمهوریت به حیث یاور تره کی بوده و در منازعه بین تره کی و حفیظ الله امین از طرف طرفداران امین گرفتار و به قتل رسید.... ازین معلوم میشود که در شهادت عمرجان پسر داؤد خان، دگرمن سرورخان و دو نفر پهره داران قصر گلخانه، قوماندان بلوک اطفائیه تورن عبدالمجید و ضابط آن ببرک مستقیماً دست داشته اند.»

اینکه این حمله چگونه صورت گرفت، انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات آغاز ماجرای خونبار آتش را چنین شرح میدهد: «هنوز انتقال مرکز [از کابل] به قندهار به فیصله نرسیده بود که باقی اعضای فامیل از منزل بالائی گلخانه، در حالیکه میرمن زینب، خانم رئیس جمهور پیشاپیش همه قرار داشتند، به پایان آمدند. درین فرصت از طرف مسجد ارگ که مقابل عمارت گلخانه قرار دارد، ناگهان از بین

درخت ها یک فیر یکه و باز یک فیر دومی ماشیندار به دیوار سنگی عمارت اصابت کرد. با چشم برهم زدن فیر های متواتر ماشیندار شدت گرفته از طریق دروازه در آمد، دهلیز، زینه و دیوار آن زیر آتش ماشیندار گرفته شد و قندیل دهلیز پاشان گردید. دیدم پهره دار دروازه در آمد با اصابت گلوله به زمین افتاد، عمارت تاریک گردید و قیامت برپا شد. بعد از دقایقی چند که گوئی پایان نمی یافت، فیر های ماشیندار قطع گردید.»

عطائی در ادامه می افزاید: «فرصتی ضرور بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد. همه در روشنی خفیف که از طریق کلکین ها به داخل می تابید، در جست و جو شدیم تا ببینیم به که چه صدمه رسیده است. از نظام الدین غازی که در نزدیکی ایستاده بود، پریشان بهر سو نگاه می کرد و در تلاش بود به مجروحین کمک کند، پرسیدم، رئیس صاحب جمهور چطور و به کجا هستند؟ گفت شکر خوب هستند و در اتاق عقبی می باشند. درین اثنا آواز میرمن زینب داؤد را شنیدم که می گفتند، بگیرید کمک نمائید! نظام الدین غازی فوراً به عجله جسته و پیغله زرنشت داؤد را که در پا جراحت برداشته بود، در بغل برداشت. وزیر داخله عبدالقدیر را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته اش را بالای بخاری دیواری می گذارد و از دستش خون جاری است.... مایوسی سرا پایم را گرفته بود، احساس عمیق داشتم که همه چیز از دست رفته است. ملتقت گردیدم مرحوم محمد نعیم از برابرم گذشته و به یک چوکی که در نزدیکی کلکین قرار داشت، نشستند. من با قدری تأمل به ایشان نزدیک شده، پرسیدم چه باید کرد؟ آیا بیرق سفید بلند کرد؟ آن مرحوم با مایوسی کامل و آواز بسیار گرفته گفتند، هرچه دل تان باشد بکنید! بسیار دیرتر فهمیدم ایشان نیز مجروح گردیده بودند.»

«هنوز افکار در هم و برهم مرا احاطه کرده بود، دیدم که صاحب جان قوماندان گارد در چند قدمی ام ایستاده است. او که تمام روز با یونیفورم نظامی دیده می شد، حال لباس ملکی به تن داشت. فوراً خود را به او رسانیده و جويا شدم که جریان از چه قرار است؟ او، در حالیکه لبخند تلخی چهره اش را استیلا کرده بود، گفت، حال که خیانت از داخل گارد شروع شد، دیگر از دستم چیزی پوره نیست او علاوه کرده گفت، من موضوع را به رئیس صاحب جمهور به عرض رسانیدم و با سر خود به طرف اتاقی اشاره کرد که آنجا تشریف داشتند. این را گفته با من دست داد و خدا حافظی نموده از در برآمد.» عطائی می نویسد: «کسیکه آتش باری را مرتکب شده بود یکی از افسران گارد بود که عبدالمجید نام داشت و من از آن در محبس پلچرخي اطلاع حاصل کردم.»

(متأسفانه معلومات مزید در باره تورن عبدالمجید بدست اینجانب نرسیده تا خدمت علاقمندان تقدیم گردد. از کسانی که با وی شناخت قبلی داشته و اینکه بعد از کودتای 7 ثور به کدام مقامها رسیده و چه سرنوشتی داشته است، لطف نموده درباره معلومات دهند، زیرا موصوف بطور مشهود به حیث قاتل چند نفر شناخته میشود.)

تاجیار می نویسد: «بعد از این واقعه الی ساعت یک بجه شب قطعه گارد منتظر کمک و هدایت بود، ولی از طرف مقامات بالا کدام اقدامی بعمل نیامد و در حوالی ساعت یک بجه شب غرض اخذ هدایت دوباره به قصر گلخانه رفتم. در طول راه عبدالحق علومی و جگرن سیدجان نیز با من یکجا شدند. دونفر فوق الذکر بالایم فشار می آوردند که قوماندان گارد ناپدید شده و صلاحیت قومانده بدوش شما (منظور آمر اوپراسیون) است شما باید قرار بدهید، یعنی قطعه را تسلیم نمائید. وقتیکه داخل قصر گلخانه شدم، از قوماندان گارد درکی نبود. .... درین اثنا داؤد خان از وضعیت باز هم معلومات خواست، در جواب عرض کردم که در وضعیت کدام تغییر قابل ملاحظه رخ نداده و هم کمک برای ما نرسیده است. درین اثنا سیدجان جگرن معاون اوپراسیون و عبدالحق علومی آمر کشف گارد برای داؤد خان چنین گزاف گوئی منافقانه نمودند: "ما تا آخرین قطره خون خود از شما دفاع میکنیم!"، ولی

د پانو شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

این عهد و پیمان دروغ بود. درحقیقت هر دو پرچمی بودند و بعد از شهادت داؤد خان به مقامات و رتبه های بلند حتی رتبه های جنرالی ارتقا یافتند.»

« بعد از تقدیم راپور به داؤد خان من با معیت سیدجان جگرن و عبدالحق علومی از گلخانه خارج شدم. لحظه بعد صاحب جان قوماندان گارد تیلون کرد و برایم گفت که یک تعداد اسلحه باید به قصر گلخانه ارسال نمایم. من فوراً به بلوک انضباط امر دادم و اسلحه داده شد. در داخل قصر گلخانه وزیر داخله قدیر نورستانی، وزیر مالیه سیدعبدالاله، وزیر معادن و صنایع تواب آصفی، وزیر صحت عامه عبدالله عمر، وزیر زراعت عزیزالله و آصفی، معاون وزارت خارجه وحیدعبدالله، وفی الله خان سمیعی وزیر عدلیه و دیگر اعضای کابینه حضور داشتند.»

«ساعت سه و نیم صبح شد و از مسجد جامع پل خشتی صدای آذان محمدی شنیده شد. توسط جگتورن نادرخان اطلاع گرفتم که قوماندان گارد باز به گلخانه آمده و تصمیم گرفتم که دوباره نزدش عرض اخذ هدایت به آنجا بروم. وقتی که داخل قصر شدم، دفعته داؤد خان را دیدم. در همین وقت وزرای مالیه و داخله هر دو نزد من آمدند و معلومات خواستند. برایشان گفتم که وضعیت مانند سابق است. وزیر مالیه عبدالاله، وزیر داخله قدیر نورستانی و معاون وزارت خارجه سید وحید الله همراه داؤد خان بودند و اما دیگر اعضای کابینه در اتاق دیگر بودند. داؤد خان بمن نزدیک شده چنین فرمود: "بچیم جوان هستید، بروید خود را تسلیم کنید. من تصمیم خود را گرفته ام." درین اثنا صاحب جان قوماندان گارد نیز برایم گفت که رئیس صاحب جمهور تصمیم خود را گرفته است. شما بروید قطعه را جمع و امر بدهید سلاح های خود را تحویل دیپو ها کنند... دراین اثنا که در قصر گلخانه بودم، صاحب جان قوماندان گارد مرتبه دوم برایم گفت که: این امر رئیس صاحب جمهور است، بروید و انجام بدهید. من احترام نموده خارج شدم.»

«حوالی ساعت 6 صبح روز 8 ثور که آفتاب ظلمت و کفر کمونیزم در آسمان کابل طلوع کرده بود، به اساس امر رئیس جمهور و قوماندان گارد، امر تجمع قطعه گارد را از مواضع شان به محل اجتماع دادم. بعد از اینکه قطعه گارد همه تجمع نمودند، درحالیکه ..... حس وطن دوستی برایم اجازه تعمیل این امر را نمیداد و گلویم را عقده غیرت فشار میداد، امر رئیس صاحب جمهور را اعلان کردم. قطعه گارد همه به یک آواز عدم موافقت خود را ابراز و سلاح را به زمین نمی گذاشتند.»

(ادامه دارد)